

احساس خطر می شد که آیا می توانیم کنترل کنیم؟



گفتگو با دکتر وحید احمدی*

درباره انقلاب فرهنگی

مهرک کمالی

در ادامه رشته گزارش‌ها درباره انقلاب فرهنگی و تحولات دانشگاه از سال ۱۳۵۹ به بعد از چشم و زبان مجریان، طراحان و نظریه‌پردازان آن، در این شماره با نظر دو فعال آن جریان آشنا می‌شویم. یکی از آنها در آن زمان دانشجوی دانشگاه شریف بود و دیگری در انتظار ورود به دانشگاه. انعکاس نظرها و بازگویی مشاهدات و تجربیات ناظران انقلاب فرهنگی در شماره‌های آینده ادامه خواهد داشت.

موافقت بحث را با چگونگی سازماندهی انقلاب فرهنگی شروع کنیم؟

اصل حرکت از پیام نوروزی سال ۵۹ حضرت امام شروع شد که فرمودند باید تحول اساسی در دانشگاهها پدید آید. این تلنگری برای جمع دانشجویان بود، بخصوص که آن ایام حرکت لانه [اشغال سفارت آمریکا] در جریان بود.

آن زمان، جو دانشگاه بسیار متشنج بود. دانشگاهها جای دفتر و دستک گروهها شده بود. دانشجویان مسلمان با تسخیر لانه جاسوسی شعار اساسی مبارزه با آمریکای گروههای چپ را به نفع خودشان مصادره کرده بودند. دانشجویهای مسلمان به ادامه حرکت لانه خیلی تأکید داشتند. به نظر ما انقلاب سیاسی پایه‌ریزی شده بود ولی باید در زمینه فرهنگی تحولی صورت می‌گرفت تا تکمیل شود. اما از کجا و چه جور؟

ما برنامه‌ریزی یا افق روشنی پیش رونداشتیم و خیلی از مسائل خودبه‌خود یا به لحاظ شرایط بیرونی پیش می‌آمد. در همان زمان بحث استقلال دانشگاه و شوراهای دانشگاهی در دولت هم مطرح بود. آقای دکتر حبیبی، وزیر علوم وقت، لایحه‌ای برای مسائل استقلال دانشگاه تهیه کرده بود. اما جریان دانشجویی خیلی به این مسئله خوش‌بین نبود. معنای این لایحه از نظر ما این بود که دولت نمی‌خواهد چیزی عوض شود. می‌گفتیم با رفرم تحول به وجود نمی‌آید و باید انقلابی عمل کرد. بحث زیاد شد که دانشگاه بسته شود یا نشود. یک سری حرکت بیرونی هم شد مثل صحبت آقای هاشمی رفسنجانی در

تبریز. در واقع کاتالیزورهایی از بیرون بود که جزو برنامه و طرح ما نبود. بعضی‌ها می‌گویند حساب شده بوده، حزب جمهوری اسلامی این کار را کرده و در واقع برنامه آقای آیت بوده، در حالی اصلاً این طور نبود. قبل از این جریان، بعضی دانشجویها با آیت‌الله منتظری و شهید باهنر تماسهایی داشتند اما تصمیم را خود ما گرفتیم. البته بین زمانی که خود شما در متن جریان هستید و زمانی که بعد از ۱۰ سال یا ۲۰ سال نگاه می‌کنید، تفاوت است. در این حالت خیلی چیزها را خودتان درست می‌کنید. اخبار را خودتان کنار هم می‌گذارید. وقتی می‌گویید رهبران در حزب جمهوری تنش داشتند، جنگ قدرت هم بود و می‌خواستند جناح بنی‌صدر را تحت فشار بگذارند، باید بتوانید این تحلیل را تعمیم بدهید یعنی مثلاً در مورد لانه هم باید همین را بگوئید: عده‌ای آمدند لانه را گرفتند تا دولت موقت را سرنگون کنند. اما من فکر نمی‌کنم آیت و حزب چنین قدرتی داشتند. احساس نمی‌کنم آیت اینقدر قدرت برنامه‌ریزی داشت که جریان انقلاب فرهنگی را هدایت کند. مثال امروز را بزنم: آیا واقعه کوی دانشگاه

* دکتر وحید احمدی، متولد ۱۳۳۹، دیپلمه ۱۳۵۷؛ مهندس الکترونیک از دانشگاه شریف، فوق‌لیسانس از دانشگاه تربیت مدرس، دکترای از دانشگاه کیوتو، عضو هیئت ۲۰ نفره ستاد انقلاب فرهنگی، عضو شورای مرکزی اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان (تحکیم وحدت)، ۱۳۶۰-۶۸؛ فعال در کمیته‌های ستاد انقلاب فرهنگی، استاد دانشگاه تربیت مدرس، قائم‌مقام برنامه‌ریزی آموزش و امور مجلس سازمان انرژی اتمی.

نظام حوزوی نزدیک بشود؟

حرف از این بود که نظام فعلی مدرک‌گرایی است. یک تلقی هم این بود که نظام حوزوی، نظام تحقیق و دانش اندوختن مداوم است. فکر می‌کردیم باید یک جوری نظام دانشگاهی از این مدرک‌گرایی دور بشود. آیا این انگیزه واقعاً درست بود یا نه، برایم خیلی روشن نیست. البته حوزه محاسن جدی دارد، مثل بحث طلبگی. اما فقدان یک نظام مدون آموزشی در حوزه‌ها را باید در نظر گرفت. تأکید امام بر پیوند حوزه و دانشگاه بود. این دو نهاد از سال‌ها قبل از انقلاب، مقابل هم یا از هم بیگانه بودند و هر دو حالت به ضرر نظام بوده است. بهتر است این دو مجموعه علمی کشور در کنار هم باشند. فکر می‌کردیم در دانشگاه‌ها روشنفکران جدای از مردم هستند و در حوزه‌ها، کسانی که به مسائل سیاسی آشنایی ندارند. دانشگاه مرکز سیاست و امور اجتماعی بود و حوزه مرکز مباحثات دینی و کلامی. اصل خواسته پیوند حوزه و دانشگاه خوب بود اما میزان توفیق حاصله، قابل بحث است.

در ستاد انقلاب فرهنگی از دانشجویان هم کسی عضو بود؟

اصل حرکت مال دانشجویها بود ولی ستاد که تشکیل شد هیچ اثری از دانشجویان نبود. خیلی بحثها شد تا بالاخره دانشجویان در کمیته‌های ستاد حضوری محدود پیدا کردند.

موضوعی که گردانندگان ستاد مثل دکتر سروش و دکتر توسلی مطرح می‌کنند این است که دانشجویان در بازگشایی و در پاکسازی و در اعمال نظر برای نصب رئیس دانشگاه و رئیس دانشکده نقش زیادی داشتند.

بحث اینجاست که چه کسی تصمیم‌گیرنده است؟ ستاد انقلاب فرهنگی تصمیم‌گیرنده بود. اگر آنها خودشان متأثر از جریان دانشجویی بودند این بحث دیگری است. طبیعی است که دانشجو می‌گوید من انقلاب کردم و در ادامه انقلاب هم باید حضور داشته باشم. اگر حرکت را اساتید شروع کرده‌بودند، آنها تصمیم می‌گرفتند. حرکت دانشجویی، انقلاب فرهنگی را پایه‌گذاری کرد و حضور قوی داشت بنابراین تمام آنها سخت تحت‌تأثیر جریان دانشجویی بودند. اگر می‌خواهیم بگوییم حزب (جمهوری) این وسط بوده، قاعدتاً تصمیم را باید آنها می‌گرفتند نه این‌که تصمیم بگیرند بعد بگویند دانشجویان بودند که در امور دخالت کردند.

شما در گزینشها هیچ نقشی نداشتید؟

نمی‌خواهم بگویم نبوده، حتماً در بیست سال گذشته مسائلی بوده، اما چرا امروز طرح می‌شود، چون جو

هدایت شده بود؟ ممکن است ۲۰ سال بعد، کسانی بیایند تحلیل کنند واقعه کوری به دست گروه‌هایی که از جایی دستور می‌گرفتند پیش آمد. البته آن زمان یک سری دانشجویان تندرو بودند (حتماً الان هم کسانی مثل آنها هستند) که خرابکاری کردند و شاید هنوز هم نمی‌خواهند قبول کنند. اما ما خیلی حساسیت داشتیم که این حرکت مستقل باشد. همان زمان حزب می‌خواست اعمال نفوذ کند یا اقل گروه‌هایی از حزب چون حزب هم جناح‌های متفاوتی داشت. آقای آیت هم یک سری سخنرانی کرد، اما موضع ما این بود که به جایی وابسته نباشیم.

مسئله اصلی، اسلامی شدن دانشگاه بود؟

اسلامی شدن به این شکل که الان مطرح است، نه. ولی این مفهوم که دانشگاه باید در راستای انقلاب باشد، بود. این مفهوم اسلامی شدن که الان شده چادر کشیدن و این مسائل اصلاً نبود. صورت مسئله این بود:

دانشگاه از جامعه جداست و روشنفکر به مفهوم روشنفکر آن زمان (معنی فراماسونری و...) پایگاه خوبی در ایران ندارد و غرب‌گراست. آن زمان حرف این بود که پیوند دانشگاه و مردم پیوند سستی است و گرایش به رفع نیازهای علمی کشور و خودکفائی در دانشگاه وجود ندارد. تشکیل جهاد سازندگی و جهاد دانشگاهی که از دل انقلاب فرهنگی درآمدند، پاسخی به همین نیاز بود. ولی کار به ستاد انقلاب فرهنگی سپرده شد. تعدادی از اعضای ستاد را مرحوم باهنر به حضرت امام معرفی کرد.

دانشجویان می‌خواستند نظام دانشگاهی به

حکمت بالغه دانشگاهها

“انقلاب فرهنگی و تغییر بنیادی نظام آموزشی امری است لازم. فقط شرطش این است که بدانیم چه می‌گوییم و چه می‌خواهیم. حکمت بالغه دانشگاهها ساختن فردا و آینده است نه مکاشفه در اعماق قرون گذشته. دانش، غربی و شرقی و شمالی و جنوبی ندارد. پزشکی و فیزیک و شیمی و اقتصاد و ریاضیات دستاورد عالم بشریت است. میراثی است که قابل افراز نیست. ما باید حساب لبح‌بازی و دهن‌کجی را از منطق و حرف و حساب جدا کنیم. صفت اسلامی نباید بهانه‌ای بشود تا ما به همه چیز پشت کنیم و منکر بدهستان فرهنگی در سطح جهانی بشویم.

هجوم به دانشگاهها کاملاً انتظارش می‌رفت و برای من به هیچ وجه شگفت‌آور نبود. منطق و تعصب راهی برای آشتی و تفاهم ندارد و در این مورد هم نفس قضیه به قدر کافی گویاست. جوان دانشگاهی که مجبور باشد زیر ضربه تخم‌ماق برای خود «جهت» اتخاذ کند دیگر اهل علم نیست، آدم کوکی است. من فکر نمی‌کنم آقای بنی‌صدر متذکر این مسئله نباشد، اما کسانی هستند که الزاماً روی خط معتقدات و آگاهیهای خود حرکت نمی‌کنند. ما به این کسان می‌گوییم سیاست‌پیشه.”

احمد شاملو، اطلاعات، اول اردیبهشت ۱۳۵۹

عوض شده است. زمان نشان می‌دهد که پشتوانه قوی دانشجویی در انقلاب فرهنگی وجود داشته اما دانشجو رسماً مسئول گزینش نبوده. در گزینشها مسئول خود آقایان بودند. آنها قوانین را گذاشته بودند اما چون در دانشگاهها جز دانشجوها کسی را نداشتند، دانشجوها دخالت کرده‌اند. یعنی دانشجویان قانونگذار نبودند. الان هم همین است. دانشجویان در مسائل دانشگاه دخالت می‌کنند اما در قانونگذاری دخالت ندارند. آن زمان کی قوانین گزینش را می‌نوشت؟ مسئله دو جواب دارد: یا ستاد آنقدر قدرت نداشته که ضعف ستاد بوده یا خودشان تصویب کرده‌اند و آئین‌نامه را نوشته‌اند و برای اجرایش از دانشجویان کمک خواسته‌اند.

اصرار دانشجویان بیشتر بر پاکسازی بود یا تغییر سیستم آموزشی؟

دو مرحله دارد. یکی اصل انقلاب فرهنگی و یکی بعدها. در اصل حرکت انقلاب فرهنگی، انگیزه، احساس عمومی این بود که انقلاب احتیاج به تداوم دارد و ما در امور فرهنگی و آموزشی کاری نکرده‌ایم. از طرف دیگر، درگیری‌ها خیلی جدی بود و دانشجویهای مسلمان احساس می‌کردند با این تنشها کاری پیش نمی‌رود. آیا انگیزه صرفاً این بود که گروهها و افرادشان را از دانشگاه بیرون بریزیم؟ نه. اینطور نبود. البته تدریجی‌هایی می‌شد و در بعضی دانشگاههای شهرستانها تندتر برخورد می‌کردند. البته آن زمان درگیری زیاد بود. گروههای داخل دانشگاه علیه نظام بلند شده بودند.

ولی آنها فقط دفتر داشتند، قیام که نکرده بودند. بعضی گروههای چپ در کردستان با نظام می‌جنگیدند و در دانشگاه هم دفتر داشتند. بعضی، مثل مجاهدین، هنوز به مرحله مبارزه مسلحانه نرسیده بودند.

مجاهدین نقشی در انقلاب فرهنگی نداشتند؟ خیر، آنها نقشی نداشتند.

این استدلال هم وجود داشت که دانشگاه را شاه برای تربیت نوکرهایش ساخت، پس باید خراب شود.

نه، چنین چیزی نبود. بحث این بود: آیا امکان این هست که ما تغییری در روند نظام دانشگاهی و نظام فرهنگی بدهیم طوری که دانشجو بعد از چهار یا پنج سال، دنبال مدرک نباشد؟ قصد این بود که دانشجو بعد از دانشگاه خیلی بی‌دین نباشد یا حداقل ضد دین نباشد. مسئله مهم، حرکت به طرف خودکفایی علمی و پیدا کردن هویت بود. با انقلاب فرهنگی حرکتی شروع شد در مورد دوره فوق‌لیسانس و دکترا که قبلاً نبود. با انقلاب فرهنگی این اعتماد به نفس و احساس هویت قوت گرفت. این که می‌گویند هدف حرکت، تخلیه افراد و گروهها از دانشگاه

بوده، بیشتر بازی سیاسی است. آیا این گفته‌ها، صرفاً یک نقد تاریخی است یا دنباله‌ای دارد؟ اگر واقعیات آن زمان را در نظر بگیریم، انگیزه‌ها اینها بود که من گفتم. البته نفی نمی‌کنم که آن زمان آزادی و گرایش به اینکه افراد مختلف کنار هم باشند بود. در سال ۵۸ و اوایل ۵۹ گروهها حضور فعال داشتند و احساس می‌شد که انقلاب دارد در نطفه خفه می‌شود.

به‌رغم تمام ارگانهای قدرت که دست حاکمیت بود؟

در سالهای ۵۷ و ۵۸ ارگانها هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته بودند.

سال ۵۹ بود.

بله. الان ما وزارت اطلاعات داریم؛ آن زمان نداشتیم. ارگانهای انقلابی در حالت جنینی بودند. آزادی زیاد باعث احساس خطر شده بود که چه می‌خواهد بشود؟ آیا می‌توانیم کنترل کنیم؟ راهی برای کنترل وجود نداشت. گروههای مختلفی که بودند، آموزش دموکراسی ندیده بودند و می‌خواستند زیر آب نظام را بزنند. دانشگاه فقط صحنه درگیری بود. از صبح تا شب در دانشگاه بحث و کلنجار بود؛ میتینگها و شورای دانشکده‌ها و انتخابات و حرفها و حدیثها بود. الان چون انقلاب پایه‌اش را محکم کرده است و همه چیز سر جای خودش قرار گرفته، خیلی چیزها می‌تواند باشد ولی آن زمان، تازه یکی دو سال از انقلاب می‌گذشت. خیلی از افراد علاقمند به انقلاب احساس خطر می‌کردند. حتی بچه‌هایی که به بحثهای سیاسی علاقه نداشتند، احساس خطر می‌کردند. تازه بعد از این قضایا بود که تشکل سراسری ایجاد شد. انجمنهای اسلامی از هم جدا بودند. تاسیس دفتر تحکیم به معنی جمع شدن انجمنها بود.

ستاد انقلاب فرهنگی چه کاری انجام داد و چقدر خواست دانشجویان برآورده شد؟

ستاد که تشکیل شد، در جمع دانشجویی بحث بود که ما باید چکار کنیم، آیا باید مسیر را ادامه بدهیم اگر جواب مثبت است، با چه شیوه‌ای؟ بعضی از دانشجویان معتقد بودند که کار از دوش ما برداشته شده. بعضی‌ها می‌گفتند وظیفه ما کمک و همکاری است. در این راستا، بچه‌ها به جهاد دانشگاهی رفتند تا اگر کاری از دستشان برمی‌آید انجام بدهند. برخی اعضای ستاد در متن حرکت نبودند، مثلاً آقای دکتر سروش، آقای شمس‌آل احمد. دو سه نفر از آقایان، مثل مرحوم باهنر، از قبل ارتباطهایی با دانشجویها داشتند. ایشان آن موقع وزیر آموزش و پرورش بود. بعضی دانشگاهی بودند، مثل آقای دکتر شریعتمداری. بعضی اصلاً دانشگاهی نبودند، مثل آقای فارسی. بالاخره حرف اساسی این شد که فعلاً بنا را بر تحول آموزشی بگذاریم، چون کار فرهنگی کار بسیار

سختی است. حالا که بیست سال از آن زمان می‌گذرد، هنوز از نظام فرهنگی تعریف درستی نداریم. برای شروع، هسته‌هایی تشکیل شد، ارتباط با حوزه برقرار شد و دانشجویان نقش کمی داشتند. ما حضور داشتیم، نه اینکه اصلاً نباشیم. يك دو نفر در هر کمیته از دانشجویان بودند، اما استاد اصلاً قالبی نبود که دانشجویان را خیلی به بازی بگیرد.

برای اینکه نقش بیشتری داشته باشید چه تلاشی کردید؟

اگر نقش بیشتری می‌خواستیم، نیرو نداشتیم. همان مشکلی که استادان داشتند ما هم داشتیم. البته شور و هیجان زیادی بود. طبیعی بود که در برنامه‌ریزی از همه دانشگاهها افراد قوی‌تر دعوت بشوند. بنابراین باز هم نقش اساسی را استادها داشتند. بعضی ایراد می‌گیرند که چرا اول انقلاب فرهنگی، دوره کارشناسی، ۲۰۰ واحد شد، بعد تبدیل شد به ۱۶۰ واحد و بعد به ۱۴۰ واحد. این حاصل تفکری بود که برای حذف مدرک‌گرایی، نیازی به دوره دکترا نمی‌دید. هرچه بودون بود ریختند توی دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد. بعدها سیاست عوض شد، بعضی واحدها را به کارشناسی ارشد و دکترا منتقل کردند و تعداد واحدها کم شد. حضور دانشجوها بیشتر در شکل‌گیری کمیته‌ها بود، متنها نقش قانونگذاری نداشتند. استاد بیشتر به برنامه‌ریزی دروس اهمیت می‌داد، چون کار تخصصی بود. تا زمان بازگشایی، عمده انرژی روی برنامه‌ریزی آموزشی و آماده کردن برنامه درسی گذاشته شده بود و بعد مسئله مدیریت دانشگاهها. به این معنی که ساخت و یافت مدیریت تعریف بشود. گرداننده دانشگاهها اول يك استاد اجرایی بود که به مدیریت تبدیل شد. این مدیریت به صورت شورایی بود اما دوباره به مدیریت فردی برگشت. در شرایط آن زمان، دانشجوها در دانشگاهها و جهادها قدرت زیادی داشتند.

بسیاری از کسانی که در این مورد صحبت کردند می‌گفتند با انقلاب فرهنگی می‌خواستند علوم اسلامی بسازند. ولی انگار چنین چیزی در ذهن شما نبوده.

البته بحثی از آن بود. معمولاً در يك جمع، نظرات متفاوتی هست. تعدادی حرفشان این بود که حتی علوم تجربی شاکله و یافتی دارد که باید بازنگری شود. اما این حرف همه نبود. مثلاً ما می‌دانستیم که ریاضی مشکلی ندارد و نمی‌توانیم ریاضی یا پزشکی را اسلامی کنیم.

ما برنامه‌ریزی یا افق روشنی پیش رو نداشتیم و خیلی از مسائل خودبه‌خود یا به لحاظ شرایط بیرونی پیش می‌آمد.

جمع دانشجویی خیلی اصراری روی این قضیه نداشت. در ستاد هم حرف بر سر محتوا و تعیین درسها بود و دانشجو خودش را درگیر نکرد. فقط در علوم انسانی، خود بچه‌های علوم انسانی می‌گفتند که این علوم باید بازنگری و با مسائل اسلامی تطبیق داده شود. در نهایت، برنامه‌ریزی دروس را در خود ستاد پایه‌گذاری کردند. بنابراین جمع دانشجویی ممکن است چیزی در ذهن داشت، ولی نقشی نداشت. انگیزه اجتماعی موجود حرکت انقلاب فرهنگی بود. مسئله اصلی، قرارداد دانشگاه در مسیر انقلابی و ساختن دانشجوهای بود که اگر در مسیر انقلاب نیستند لااقل ضد دین نباشند.

باز شدن دانشگاه در چه سالی بود؟

در سال ۶۱، دانشجویانی که ۲۵ واحد از درشان باقی مانده بود به دانشگاه برگشتند و در آخر ۶۱ و اوایل ۶۲ همه کلاسها باز شد.

تحلیل شما از وضع علمی دانشگاهها بعد از انقلاب فرهنگی چیست؟

من همیشه می‌گویم هر چیزی در جای خودش باید تعریف شود. بعضی وقتها، وقایعی پیش می‌آید و نمی‌توانیم جلوی آنها را بگیریم. از حرکت خودجوش نمی‌شود انتظار حسابگری داشت، اما افرادی که در ستاد انقلاب فرهنگی نیت خدمت داشتند می‌توانستند حساب‌شده‌تر کار کنند. اصل حرکت، مقدس و از روی احساس مسئولیت بود. فکر می‌کردیم نظر امام این است. الگو حرکت هم الگوی لانه جاسوسی بود. اینکه بعد مسائلی پیش آمد و بازگشایی دانشگاه طول کشید، مربوط به ستاد فرهنگی یا دولت است. آنجا افرادی بودند که خیلی اشراف به کلیه مسائل نداشتند. برخی آقایان گرفتاریهای دیگر داشتند. باید یکی به آقایان می‌گفت که این کار، تمام وقت است. واقعاً باید کسی آن وقت ایراد می‌گرفت که فقط به مسئله دانشگاه بپردازند. حالا بعد از بیست سال، ایراد گرفتن فایده ندارد. يك وقت که ما خدمت حضرت امام رسیدیم، حرفمان این بود که برخی اعضای ستاد انقلاب فرهنگی با مسائل آشنا نیستند، مشغولیت‌های دیگری هم دارند. در صورتی که باید تمام وقت و تمام نیرو باشند.

انقلاب فرهنگی خیلی مؤثر بود و جو کلا تغییر کرد. حداقل این بود که بالاخره نظام علمی کشور تلنگری خورد. شورای عالی برنامه‌ریزی محصول همان دوره‌هاست. در قسمتهای علمی، جهاد دانشگاهی شروع شد. گرایش پیدا شد به سمت رفع نیازهای مملکت. مدتی دانشجوها رفتند داخل مردم. همین بچه‌ها، در جنگ و جبهه شرکت کردند و برگشتند به دانشگاه. وقفه در کار دانشگاهها ربطی به انقلاب فرهنگی نداشت و ما سه سال دانشجو نداشتیم. اما واقعاً اگر هم دانشجو می‌گرفتیم، کاری برایشان داشتیم؟ آیا منظور این است که

مدرک‌گرایی شده و مدارشان معادل لیسانس و فوق لیسانس می‌دهند. حوزه بیشتر به سمت دانشگاه رفته تا دانشگاه به سمت حوزه.

این حرکت دستاوردهای علمی هم داشت؟

در مورد دستاوردهای علمی من خیلی تأکید دارم. احساسم این است که شخصیت دانشجو و استاد خیلی از حرکت انقلاب فرهنگی تأثیر گرفته است. در کمیته‌هایی که اوایل برگزار می‌شد خیلی‌ها مخالف دوره‌های دکترا بودند و می‌گفتند ما توانایی نداریم. می‌گفتند بهتر است برای گذراندن دوره‌های بالاتر از فوق لیسانس به کشورهای دیگر برویم. ما می‌گفتیم خودمان دست‌وپا شکسته شروع کنیم. اول بد است بعد خوب می‌شود. استدلال ما این بود که پیشرفت تکنولوژی فقط به خاطر پروژه‌های فوق لیسانس و دکترا است. مشکلات صنعت می‌آید در دانشگاه و استاد و دانشجو روی آن کار می‌کنند و پیوندی بین دانشگاه و صنعت به وجود می‌آید. طبیعی است وقتی ما فقط لیسانس داشته باشیم، پیوند همیشه گسسته است. وقتی وارد صنعت می‌شویم می‌دیدیم نه مهندس دانشگاه‌دیده درد صنعت را می‌فهمد و نه درد صنعت به دانشگاه منتقل می‌شود.

باید اشاره کنم که دوره دکترا می‌مطابق الگوی آمریکایی است یعنی course work. اما در کشورهای اروپایی، مثلاً انگلستان، فقط تحقیق است. یعنی یک نیاز جدی صنعت می‌آید و استاد و دانشجو برای رفع مشکل اقدام می‌کنند. چون ما بیشتر به رفع نیازهای دانشگاه فکر می‌کردیم، الگوی آمریکایی باب بود. در حالی که برای رفع مشکلات صنعت، روش اروپایی شاید بهتر جواب بدهد. به این ترتیب، یکی از خواسته‌ها و ایده‌های اصلی انقلاب فرهنگی که ارتباط صنعت با دانشگاه و مفهوم پیدا کردن تحصیل دانشجو باشد، با تاسیس دوره‌های فوق لیسانس و دکترا محقق شد.

یعنی ما قبل از انقلاب دوره دکترا نداشتیم؟

بیشتر افراد را به خارج می‌فرستادیم. تک‌توک دوره‌های فوق لیسانس در داخل کشور بود. اما الان خیلی از پروژه‌های صنعت را در دانشگاه می‌آوریم و در سطحی هستیم که مقالاتی در ژورنال‌های بین‌المللی چاپ کنیم. با انقلاب فرهنگی، در دانشجو و استاد اعتماد به نفس ایجاد شد. البته هنوز فاصله‌مان با جهان توسعه یافته زیاد است. دستاورد دیگر، پیدا کردن هویت علمی نسبی، ورود بسیاری از پروژه‌های صنعتی به دانشگاه، ارتباط دانشگاه‌ها با هم و کاسته شدن از اعزاز به خارج است. مخالف رفتن به خارج نیستیم. باید دانشجو برود دنیا را درک کند و بیاید. حتی ژاپن و آمریکا هم دانشجویان را

خیلی زیان علمی دیدیم؟ در آن زمان افراد انقلابی به جبهه و تعدادی از استادان و دانشجویان که خیلی علاقمند به تحصیل بودند به خارج از کشور رفتند. در مقابل یک پیوند مردمی در افراد آن دوره به وجود آمد. در مجموع احساسم این است که نمی‌شود گفت زیان بود. چهره دانشگاه مردمی‌تر شد. اگر در دانشگاه انقلاب فرهنگی نمی‌شد، چون شرایط جنگ بود^۲ و دانشگاه به سوی تقابل با نظام پیش می‌رفت، قضایا جور دیگری می‌شد و برای گروه‌ها خیلی سنگین‌تر تمام می‌شد.

اما تقسیم ملت به قطیه‌هایی که یکدیگر را دشمن می‌خواندند باعث تفرقه نشد؟

در قضیه لانه، ظاهر امر این بود که خیلی‌ها پذیرفتند، اما مجاهدین از همان زمان مسئله‌دار شدند. گفتند ما را هم باید در نظام بپذیرید، یا می‌گفتند اینها عواملی هستند که می‌خواهند شعارهای ما را بلزدند. در قضیه لانه، جای بحث و درگیری نبود. در دانشگاه، اینها مقرر داشتند. (البته مجاهدین در قضایای انقلاب فرهنگی نقشی نداشتند). مارکسیست‌ها بودند و در دانشگاه کار می‌کردند. حرف این بود که ما حرکتی را شروع کنیم. بحث بیرون‌ریختن کسی نبود، اما بنی صدر یک‌دفعه آن حرکت را کرد که ما می‌آیم و آنها را بیرون می‌بریم. ما نمی‌خواستیم تصفیه بکنیم. شاید مثل انتخاباتی که در شوراهای دانشکده‌ها می‌شد ما هم می‌خواستیم رأی‌ها را داشته باشیم. همه تلاش می‌کردند قدرت داشته باشند. بحث فقط این بود که دانشگاه تحول یابد. ولی گروه‌های مخالف احساس خطر و شروع به مقاومت کردند. با تصور اینکه ما می‌خواهیم اوضاع را در دست بگیریم، شروع به تبلیغ کردند و درگیری شروع شد. اصلاً به این فکر نبودیم که آنها را بیرون بریزیم. شاید بعضی‌ها تندروی می‌کردند یا بعدها تندروی ایجاد شد. در ابتدا دانشجویان با هم درگیری نداشتند. بعد از آنکه مردم ریختند، درگیری ایجاد شد. البته شرایط آن موقع با شرایط فعلی فرق داشت. آن زمان تمایلی نبود که فضا باز باشد. در شرایط جنگی، نظام احساس خطر جدی می‌کرد. حتی تا شب قبل ما مباحثه‌های مختلف سیاسی با گروه‌های چپ داشتیم. خود حرکت باعث درگیری نشد، اما عناصری از بیرون، مثل بنی صدر، درگیری را تشدید کردند. جنگ مغلوبه و در نهایت، گروه‌ها بیرون ریخته شدند.

بنی صدر گفت سه روز وقت دارید دفترها را جمع کنید، اما دکتر حبیبی گفت سه روز هم وقت نمی‌دهیم.

در ذهن ما این نبود که آنها را بیرون بریزیم. بیشتر حرکت خودجوش و مردمی بود که می‌خواستند تحولی ایجاد کنند و می‌گفتند دانشگاه مبنای دینی کم دارد. استنباط این بود که در حوزه، علم را برای خدا یاد می‌گیرند نه برای مدرک. متأسفانه حالا در حوزه هم

^۲ در واقعیت تاریخی، دانشگاه‌ها مدتها پیش از شروع جنگ با عراق تعطیل شد. لوح.

برای تحصیل به خارج می‌فرستند، اما داخل کشور هم امکانات تحصیلات تکمیلی دارند.

ارتباط دانشگاه‌های ما با علم و تکنولوژی جهانی تا چه حد است؟

متأسفانه این ارتباط خیلی کم است. علتش هم کمبود بودجه است. اعزام به خارج محدود شده، ارتباطات محدود شده، دانشگاه‌های خارج هم به راحتی پذیرش نمی‌دهند. اینها ربطی به انقلاب فرهنگی ندارد و مشکل جدی اقتصادی است.

یعنی مشکل جهان‌بینی و ترس از اجنبی نیست؟

نه. الان مشکل دیدگاهی نیست ولی یک زمانی بود. من معتقدم راه خارج رفتن نباید بسته شود. استاد باید برای فرصت مطالعاتی به خارج برود. دانشجویان دکترا باید در دوره‌های شش ماهه و یکساله به خارج بروند تا از امکانات و تحولات علمی آگاهی داشته باشند. اگر وضع کتابخانه دانشگاه و آزمایشگاهها خراب است، ربطی به انقلاب فرهنگی ندارد و بیشتر ناشی از ضعف مالی و اقتصادی نظام است.

تدوین کتابهای درسی چه مسائلی داشت؟

کتابهای فنی بیشتر تنظیم شد تا تدوین. در علوم انسانی، بعضی از کتابها دوباره نوشته شد و بعضی از مبانی به اصطلاح بازنگری شد.

دانشجوی فوق‌لیسانس و دکتری فنی و مهندسی به خوبی می‌تواند از زبان دوم استفاده کند؟

در دوره لیسانس زیاد به یادگیری زبان دوم توجه نمی‌شود ولی در دوره فوق‌لیسانس از آنجا که دانشجوی می‌خواهد تز تهیه کند، مجبور است زبان بداند. در دوره دکتری که زبان دوم جزء لاینفک است چون منابع مشخصی نداریم و دانشجویها، از اول تا آخر سال باید مقالات را پیدا و جمع و جور کنند.

دانشگاه تربیت مدرس در چه شرایطی تشکیل شد؟

ما به این نتیجه رسیدیم که از طرفی در صنعت به دکترا و کارشناسی ارشد احتیاج داریم و از طرف دیگر باید از فرستادن دانشجوی به خارج جلوگیری کنیم. سؤال این بود: هیئت علمی دانشگاه را کجا تربیت کنیم؟ گفتیم دانشگاه تربیت استاد می‌سازیم. این یک قسمت داستان بود، قسمت دیگر این بود که دوره دکتری تجهیزات، مجله و کتاب و استاد و تجهیزات آزمایشگاهی و امکانات آموزشی می‌خواهد، که فراهم نیست. با توجه به کمبود امکانات، بهتر است یک مرکز در کشور تأسیس کنیم و در

این مرکز، آموزش عالی را در سطح بالا ارائه کنیم. قرار بود همه نخبگان در یک مرکز واحد جمع شوند. با این تفکر، تربیت مدرس درست شد و منطقی هم بود. اگر ما می‌گفتیم یکی از دانشگاهها دوره دکتری داشته باشد، دانشگاههای دیگر همکاری نمی‌کردند. تصمیم بر این شد که مرکز جدیدی ساخته شود تا همه از لحاظ علمی به آن کمک کنند. متأسفانه وزارت علوم وقت بحث را جدی نگرفت. قرار بود جذب استاد از داخل و خارج باشد و حتی دانشجویها به صورت ترددی بروند و بیایند. اما در آن زمان بحثی پیش آمد که چرا فقط به این دانشگاه این امکانات را بدهیم.

یعنی دانشجویان تربیت مدرس استاد نمی‌شوند.

خیر، استاد نمی‌شوند. الان به عده کمی بورس می‌دهند و بقیه بورسیه نیستند.

ناگفته‌ای درباره انقلاب فرهنگی دارید؟

تحول، جنبش و انقلاب، ارزش و قداست خاص خود را دارد و نمی‌توانیم بگوییم به درد نمی‌خورد. بیشتر به جنبه ارزشی حرکتها نگاه کنیم و با توجه به مردمی بودنشان تحلیل کنیم. این حرکت را به یک حرکت صرف سیاسی تنزل ندهیم. انقلاب فرهنگی برنامه‌ریزی شده از طرف منابع قدرت نبود. یک حرکت خودجوش و مقدس و مردمی بود که در بعضی جاها از دست در می‌رفت و در بعضی جاها پیامدهای خوبی داشت.

از جنبه دیگر، این جنبشهای خودجوش خیلی زود زیر کنترل و مورد استفاده گروههایی خاص قرار می‌گیرند.

گفتم که حرکت خودجوش بود اما مسئولیت ادامه انقلاب فرهنگی با ستاد انقلاب فرهنگی بوده است. هر حرکت مردمی پیامدهایی دارد؛ مگر اینکه شما اعتقاد داشته باشید که حرکت مردمی اصلاً به درد نمی‌خورد چون غیر قابل کنترل است و پیامدهای منفی‌اش بیش از ثمرات مثبت آن است.

فکر می‌کنید این حرکتها می‌تواند مژدمر ثمر باشد؟

اعتقاد دارم خیلی از اینها خودجوش است و نمی‌توان جلو آن را گرفت. به فعالان جریان هم نمی‌شود گفت این کار را نکنید و آن کار را بکنید چون فرمان نمی‌برند. یادم است آقای منتظری نظر متفاوتی داشت و تالخطات آخر مخالف بود و بالاخره نظرش مثبت شد. بچه‌ها پیش ایشان رفته و نظرشان را پرسیده بودند. ترس ما این بود که رهبران و مراجع بگویند حرکتها غلط است. بچه‌ها با آقای بهشتی هم صحبت کردند، نه اینکه تائید قطعی بگیرند، چون آنها آزاد نبودند که تائید قطعی بدهند. □

ناچار از انجام آن حرکت نبودیم



گفتگو با دکتر مرتضی مردیها در باره انقلاب فرهنگی

زمان انقلاب فرهنگی در کدام دانشگاه درس می‌خواندید؟

سال ۱۳۵۹ دانشجو نبودم. به‌صورت آزاد فعالیت سیاسی داشتم. وقتی به تهران می‌آمدم در خوابگاه دانشگاه امیرکبیر می‌ماندم و به‌صورت غیررسمی همراه دوستان فعالیت می‌کردم.

از زمینه‌های انقلاب فرهنگی بگویید.

یکی از عوامل، توهمی بود که خیلی‌ها دچارش بودند: که دانشگاه انسان‌موردپسند و مورد استفاده غرب تربیت می‌کند؛ که دانشگاه متناسب با نیازهای جامعه وابسته زمان شاه طراحی و تنظیم شده است و باید تغییر کند. خیلی‌ها معتقد بودند رشته‌های علوم انسانی باید به‌کلی تغییر کند و علوم انسانی اسلامی تدریس شود. گفته می‌شد با این سیستم معلوم نیست چه نصیب ملت می‌شود و مملکت آماده است این سیستم تحمیلی را تغییر بدهیم. این تصور در واقع تصور اصلی زمینه‌ساز انقلاب فرهنگی و تصفیه دانشگاهها بود.

البته این هم درست است که دانشگاه عملاً به ستاد فرماندهی گروه‌های سیاسی چپ و مجاهدین تبدیل شده بود. کسانی هم بودند که می‌گفتند به‌همین خاطر هم که شده، دانشگاه را می‌بندیم و این بساط را جمع می‌کنیم. این دو دیدگاه در عمل به نقطه مشترکی رسیدند و سرانجام معلوم نشد هدف اصلی چه بوده‌است. معلوم نشد هدف انقلاب فرهنگی، قلع‌و‌قمع گروه‌ها بود یا می‌خواستند چیزی را تغییر بدهند.

آن زمان شما و دوستانتان چه فکری داشتید و چکار می‌خواستید انجام بدهید؟

قضیه این بود که ما به زمان شاه بدگمان بودیم و همه چیز را نتیجه وابستگی به آمریکا می‌دانستیم. در این ارزیابی، چپ و راست متفق‌القول بودند. استدلال‌هایی هم در این زمینه می‌شد که دانشگاه، با نظام درسی قبلی‌اش، مطلوب نیست. این تصور وجود داشت که ما باید به کمک حوزه، معارف را استخراج کنیم.

دکتر ملکی، سرپرست وقت دانشگاه تهران، اشاره می‌کند که در سال ۱۳۵۸ آقای بازرگان

پیشنهاد کرده اول مهر دانشگاه باز نشود. در واقع، در آن سال برای کنکور سال بعد ثبت‌نام نکردند.

اینکه از پیش تعیین شده بود، اطلاع ندارم. ولی این صرفاً یک اندیشه از درون دانشگاه نبود، این‌طور هم نبود که بگویم کسانی بیرون دانشگاه نشستند و برنامه‌ریزی کردند و چند نفر را پیدا کردند که بیایند دانشگاه را ببندند. دقت کنید وقتی صحبت از آن موقع می‌کنیم، هفت‌هشت ماه از تسخیر سفارت گذشته و هنوز آن هیجان تغییر و تحول هست که بسیاری از مشکلات را با یک دور زدن می‌شود زیر و زبر کرد. آن موقع خیلی از انقلاب نگذشته بود و این جریان فقط از بالا هدایت نمی‌شد. نمی‌گویم از بالا اعمال نفوذ نبود؛ اتفاقاً زیاد بود و شاید ترتیب دادن اصل قضیه از بالا بوده، اما من این احساس را نداشتم. دانشجویان در آن فضا کاملاً آمادگی داشتند که این استدلال را بپذیرند و زمینه آن را فراهم کنند.

آن موقع تمام افراد می‌گفتند باید بلدوزر گذاشت و همه چیز را خراب کرد. پیشگام و مجاهدین هم می‌گفتند باید بلدوزر گذاشت تا وضع عوض شود ولی فقط یک گروه واقعا توانست بلدوزر بگذارد.

تا آنجا که من اطلاع دارم، مجاهدین یا پیشگام یا گروه‌های دیگر که جایگاه اصلی‌شان دانشگاه بود و با قدرت ارتباط جدی نداشتند، مطلقاً چنین شعاری نمی‌دادند. با تعطیلی موافق نبودند چون جایشان آنجا بود؛ با اسلامی کردن موافق نبودند، چون اسلام را قبول نداشتند. این جریان از طرف گروه‌های چپ و رقبای انجمن اسلامی به‌عنوان یک توطئه برای براندازی آنها و بیرون کردن آنها تلقی شد و آنها هیچ موافقتی با آن نداشتند.

منظورم همان ارتباط با قدرت بود، یعنی یک گروه که ارتباط با قدرت دارد می‌آید این نظر را طرح می‌کند.

در مقام طرح مسئله این امکان وجود دارد. پیشنهاد از بیرون داده شد ولی استعداد اجرای پروژه در انجمن اسلامی وجود داشت. در آن وقت خیلی‌ها می‌گفتند اصلاً چرا مثل بچه آدم درس بخوانیم و به دانشگاه برویم و

فوق‌العاده سر به زیر و منفعل بودند. از کل بجه‌های قبل از انقلاب فرهنگی، فقط آنهایی ماندند که کاری به خیر و شر کارها نداشتند.

در سالهای ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵، نشریه دانشگاه و انقلاب مجموعه مقالاتی چاپ می‌کرد که چرا در دانشگاه فعالیت سیاسی نمی‌شود. در آن موقع من تحلیل کردم، و الان هم برایم مسلم است، که وقتی جایی را به ضرب و زور یکدست بکنید، دیگر انگیزه‌ای برای فعالیت باقی نمی‌ماند. ممکن است خیلی‌ها بگویند فضای آن موقع اقتضایش این بود، فضا آن موقع آن‌طور بود و باید آن کار را می‌کردیم. ولی به نظر من ناچار به انجام آن حرکت نبودیم و کاش نکرده بودیم. کار اشتباهی بود. من به چشم خودم دیدم که حمله می‌کردند به کتابخانه‌ها و کتابفروشیها... بعضی از همین بجه‌هایی که حالا آزاداندیشی و آزادخواهی را رهبری می‌کنند جزو آنها بودند. البته اشتباه برای هرکسی ممکن است رخ بدهد. مهم این است که بسیاری از آنها اینک در صراط مستقیم لیبرالیسم قرار گرفته‌اند.

انقلاب فرهنگی نه تنها هیچ کمکی نکرد، بلکه به لحاظ درسی و علمی و فعالیت عقب ماندیم. ولی انصافاً یک فایده داشت: جنبش دانشجویی فهمید که برای رسالت اصلاح عالم، خیلی کوچک و حقیر است. فکر می‌کردند دنیا باید در عرض یکی دو سال زیر و رو بشود، دانستند که باید خیلی متواضع‌تر و جمع و جورتر و سالم‌تر حرکت کرد.

آقای خاتمی خواسته‌اند در مورد انقلاب فرهنگی گزارش تهیه شود. اگر گزارش نشان بدهد رهبران انقلاب فرهنگی در تخریب هویت و استقلال دانشگاه و از بین بردن حیثیت استادان و دانشجویان دست داشته‌اند و همین افراد الان در مقام سیاستگذاری علمی و آموزشی باشند، چه برخوردی باید با آنها بشود؟ احساس می‌کنم شما کل قضیه را از جنبه برخورد سیاسی یا قدرت می‌بینید. این درست نیست. این پدیده مثل خیلی از پدیده‌هاست که اگر تحریکاتی وجود دارد، فضا کاملاً به آنها جواب می‌دهد. یعنی در آن شرایط، این حرکت پیش آمد چون محیط به آن جواب مثبت داد.

برداشت من از گفته شما این است که دانشجویان دوست داشتند دانشگاه تعطیل شود. یعنی اگر رأی‌گیری هم می‌کردند تعطیلی دانشگاه رأی می‌آورد.

من نگفتم اکثر دانشجویان، اما اکثر دانشجویان مذهبی-انقلابی که سی‌چهل درصد کل دانشجویان بودند آماده پذیرفتن آن بودند. اما اگر رأی‌گیری می‌شد، چه بسا شکست می‌خورند.

مهندس بشویم؟ همانطور که انقلاب ثابت کرد خیلی کارها غلط بوده، شاید این هم غلط باشد. اوایل سال ۵۸، آقای پرورش که الآن در هیئت مؤتلفه مسئولیتی دارند، در جلسه‌ای چند نفر را دعوت کردند و گفتند که ما یک هسته علمی می‌خواهیم. گروه علمی که روی همه ابعاد، از فیزیک هسته‌ای تا امور دیگر، کار کنند و نیاز داریم که برنامه مطالعاتی گسترده داشته باشیم. اساس چنین پیشنهادهایی، از جمله تعطیلی دانشگاهها، این بود که فکر می‌کردیم می‌توانیم یکشنبه رو صدساله را طی کنیم.

دستاورد انقلاب فرهنگی چه بود؟

وقتی سیل می‌آید یا آتش سوزی می‌شود، تجربه‌ای باقی می‌ماند. دستاورد انقلاب فرهنگی هم چیزی از همین دست بود. ما هم فهمیدیم انقلاب فرهنگی چه جور پدیده‌ای است. در عین حال، به ما نشان داد که برای حل مشکلات اساسی، هیچ راه جادویی و کشف‌نشده‌ای وجود ندارد. راه همان است که همه رفته‌اند. چیزی بنام علوم انسانی مطلقاً وجود ندارد. حاصل انقلاب فرهنگی، کلاسهای معارف اسلامی دانشگاه بود. قلع و قمع اساتید دانشمند و عالم و دانشجویان توانا از لحاظ علمی بود؛ حذف جریانهای سیاسی بود که سوای بخش مسلح که قطعاً محکوم هستند، وجود سایرین می‌توانست زمینه‌ساز توسعه سیاسی بشود.

دانشجوها بعد از انقلاب فرهنگی چه رفتاری داشتند؟

دانشگاهها فوق‌العاده آرام و ساکت و دانشجویان

همگام با پیشرفت علم

"اشکال مطلب در این است که بدون توجه به سوابق امر، نهاد دانشگاه به موازات سایر سازمانهای مملکت ارزیابی می‌شود. حال آنکه از روز تأسیس یا لااقل استقلال دانشگاهها، هیچ سال تحصیلی نبوده که مؤسسات دانشگاهی به علت مخالفت با حکومت وقت مورد هجوم و ضرب و شتم و تغییر و تبدیل قرار نگیرند. دانشگاه، در این ده پانزده سال اخیر، تقریباً هر سال یک تعطیلات اجباری زمستانی قهرآلود گاه خونین داشته است.

بنابراین مؤسسه‌ای را که تقریباً هر سال در جهت انقلاب ایران فعال بوده و استاد و دانشجویش در معرض هزاران گرفتاری بوده‌اند و غلبان انقلاب بزرگ ایران در واقع از همین چمن دانشگاه جوشیده است. بنده نمی‌دانم چنین مؤسسه‌ای را دیگر در کدام جهت انقلاب می‌توان وارد کرد؟ فکر اینکه تصور شود که یک سپاه غازی به ثغر کفار چهار دیواری دانشگاه دست یافته است و چنان می‌نماید که به مصداق قول شاعر عارف:

تو آمده‌ای که کافری را بکشی

غازی که تویی رواست کافر بودن"

دکتر محمدابراهیم باستانی یاریزی

اطلاعات، اول اردیبهشت ۱۳۵۹

اگر به شما می‌گفتند که دانشگاه را تعطیل کنید و سه سال دیگر برگردید، چه عکس‌العملی می‌داشتید؟

آن موقع در هسته مرکزی جنبش دانشجویی اصلاً ننگ بود که بچه‌ها درس بخوانند. اصلاً کلاس نمی‌رفتند، چون معنایش آن بود که در آن شرایط، شما دنبال منفعت خودتان هستید. به طعنه و تمسخر می‌گفتند 'فلانی می‌خواهد مهندس بشود'، یعنی نمی‌خواهد با انقلاب همکاری کند، و این افراد مورد تحقیر قرار می‌گرفتند. نمی‌توانید بگویید که همه مطالب سیاسی بود یا توطئه‌ای از بالا این کار را انجام داد. فضای دانشجویی کاملاً مساعد بود.

گاهی اوقات امکان تغییر هست. کسانی هستند که آن زمان آن‌جور که فکر می‌کردند و بعد فهمیدند که اشتباه می‌کرده‌اند. من کسانی را می‌شناسم که جزو تندروهای آن زمان بودند و می‌گفتند 'دانشگاه امریکایی تعطیل باید گردد' و الان واقعاً به سادگی و عقاید باطل خودشان می‌خندند.

هسته حرفه‌ای دکتر سروش و دکتر ملکی در سالهای ۱۳۵۸ تا ۶۰ این بود که ما باید به نظام طلبگی برگردیم. آیا دانشجویان هم فکر می‌کردند نظام طلبگی ظرفیتهای کشف نشده‌ای دارد؟

این تصور وجود داشت. البته کسانی هم بودند که به یک حالت میانی اعتقاد داشتند و می‌گفتند دانشگاه نقاط قوتی دارد و طلبگی هم نقاط قوتی دارد و ما باید نقاط قوت هر دو را داشته باشیم. بخصوص در مورد سیستم سیستم مباحثه که در حوزه علمیه وجود دارد. سنت‌گرایی - به این مفهوم که سنتها خونین و چیزهای وارداتی بدنند - قوی بود. دانشجویان، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، به شدت از آل‌احمد و شریعتی متأثر بودند و هر دوی اینها، به درجاتی سنتگرا بودند.

بعد از انقلاب فرهنگی، دانشگاه تربیت مدرس درست شد و وظیفه این دانشگاه این بود که استادان اسلامی تربیت کند. من با هرگونه توسعه آموزشی به هر نحوی موافقم. هر جوری که شما دانشگاه درست کنید و دانش‌آموخته عالی تربیت کنید، به‌طور غیرمستقیم در پروژه مدرن‌کردن جامعه شرکت کرده‌اید، حتی اگر این دانشجویان و استادان بی‌سواد باشند، یا تولید انبوه باشد یا بیکاری به‌وجود بیاید یا اعتبار بعضی از استادان را که به‌طور جدی دنبال تحصیل بوده‌اند خدشه‌دار کند.

جامعه‌ای که میانگین آموزشی‌اش بالا برود طبیعتاً سئوالاتی مطرح می‌کند و پاسخهایی به آنها می‌دهد که در هر زمینه‌ای به جریان کلی علمی و فرهنگی جهانی نزدیک خواهد شد. کاری نداریم دانشگاه تربیت مدرس با چه نیتی درست شد، ولی قطعاً در پیشرفت و آبادی جامعه ما و نزدیک‌تر شدن ما به معیارهای فرهنگ جهانی نقش

داشته‌است.

در تأسیس این دانشگاه، نظر این بود که چرا از خارج استاد بیاوریم؛ خودمان استاد مسلمان درست می‌کنیم. این اندیشه، غلط ولی نتیجه آن مثبت بود. اساتید دانا و توانا پیدا نکردیم و بعضی‌هایشان باعث بی‌اعتباری 'استاد دانشگاه' بودند. ولی بعضی از نیروهای مذهبی که برخوردارهای قالبی داشتند، آمدند و بینش‌شان تغییر کرد. به این دلیل، نتیجه کار مثبت بود.

منظور از تأسیس تربیت مدرس، تربیت عده‌ای بود که به نظام کاملاً وفادار باشند، اما چرا درس که می‌خواندند، دیگر وفادار نمی‌ماندند؟

این علت دارد. یادداشتی در مورد دانشگاه آزاد نوشتم که در روزنامه چاپ نشد و شاید در کتابی با عنوان مجموعه یادداشتها چاپ شود. نوشتم که دانشگاه آزاد شاهره مدرنیته است. این خام‌انگاری است که شما به عده‌ای علم بیاموزید که در یک جهت از آنها استفاده کنید. وقتی ذهنشان یاد گرفت چطور استدلال و تجربه کند، دیگر در قالب نمی‌گنجد. این صرف درس خواندن نیست بلکه قدرتی ایجاد می‌کند که هر چیز دیگر را هم با استدلال و منطق و برخورد تجربی و محاسبه هزینه و فایده بپذیرند. وقتی به این سلاح مسلح شدند، دیگر زیر بار هر حرفی نمی‌روند. می‌توان روزنامه و مجله و اینترنت را حذف کرد، ولی نمی‌توانید آموزش را حذف کنید چون دکتر و مهندس می‌خواهید و نمی‌توانید کارخانه را تعطیل کنید. همین خواندن فیزیک یا ریاضیات محض یا شیمی که محتوایش هیچ ربطی به حکومت ندارد، برای ما قوه تشخیص، قدرت استفاده از تجربه و قدرت محاسبه ایجاد می‌کند. و این باعث می‌شود که ابداع به‌جای تقلید و مدرنیته به‌جای سنت بنشیند.

موافقت از بحث‌مان جمع‌بندی کنیم؟

مهمترین درس انقلاب فرهنگی این بود که هرکس راه‌حلی خیلی متفاوت از راههای معمول مطرح کرد، باید شک کنیم. اگر در آینده کسی گفت که برای مسئله‌ای مهم راه‌حلی سراغ دارد که به کلی متفاوت با راه‌حلهای موجود است و خیلی فوری و معجزه‌آسا و بنیادی عمل می‌کند، باید فوری بدین بشویم، با این استدلال که اگر چنین راه‌حلی وجود دارد چرا به ذهن بقیه خطور نکرده‌است. یا چنین راه‌حلی اصلاً وجود ندارد یا ناشی از یک نوع بندویست و بازی سیاسی یا خام‌انگاری است.

به نظر من این روحیه لیبرالی که امروز بر جنبش دانشجویی حاکم است، نتیجه آن تجربیات است. انقلاب فرهنگی، ما را به یاد حرف لقمان حکیم می‌اندازد که از او پرسیدند ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان؛ هرچه آنان کردند و در نظرم ناپسند آمد، نکردم. باید به انقلاب فرهنگی نگاه کنیم و ببینیم چه خطایی کرده‌ایم که تکرارش نکنیم. □